



خطی را که قرآن کریم در طول تاریخ با آن نگارش یافت، بعد از صیقل‌های اولیه، بسیاری از زوایای آن - در زمینه‌ی خوشنویسی، تذهیب و هنرهای کتاب‌آرایی قرآن کریم - تحت تأثیر فرهنگ و مدنیت این منطقه از عالم (ایران) قرار گرفت. البته در هر نقطه از جهان، کتابت کلام‌الله مجید رنگ و بوی قومی و ملی مردم همان منطقه را دارد. و همین موضوع بهانه‌ای است برای گفت‌وگو با استاد غلامحسین امیرخانی درباره‌ی کتابت قرآن کریم. ابتدا این سؤال مطرح می‌شود که در خوشنویسی معاصر قرآن کریم در (ترکیه، پاکستان، هند) تا چه حد مراودات و مناسبات فرهنگی و تأثیرپذیری از فرهنگ ایرانی وجود دارد؛ با توجه به این که برخی از ملت‌ها خط ما را عوض کرده‌اند. این قضیه چه تأثیرات منفی یا مثبتی بر جا گذاشته است؟

مطلب کلی است و بنده هم به صورت کلی و در حد خود جواب می‌دهم. تمام جنبه‌های فرهنگی، هنری و اخلاقی و همه‌ی شئون یک فرد که به عنوان انسان با فرهنگ و فضیلت و برخوردار از تمدن زندگی می‌کند، با یکدیگر ارتباط و تناسب دارد. به عبارتی، ادبیات ما در همان کیفیت و موقعیتی قرار دارد که مثلاً مسائل هنرهای تجسمی ما اعم از خط و تذهیب یا معماری و موسیقی قرار گرفته‌اند. اگر بخواهیم به صورت مصداقی به این مسئله بپردازیم شباهت‌ها و تفاوت‌ها بهتر روشن می‌شود. به طور مثال ملاحظه می‌شود که تمام هنرمندان موسیقی که از فرهنگ منطقه‌ی ترک و ترک‌زبان برخوردارند؛ از جمله آذربایجان خودمان و ترکیه‌ی امروزی که به نوعی ۷۰۰-۶۰۰ سال با تمدن عثمانی در انواع زمینه‌های هنری و فرهنگی هماهنگی کلی پیدا کرده‌اند؛

کتابت و خوشنویسی قرآن کریم

در گفت و گو با

استاد غلامحسین امیرخانی



اگر ما امروزه در دنیا

در موضع ضعیفی هستیم،

به گمان بنده تقصیر خودمان است.

این امر به دلیل همان نوع نگاه

و برخورد و اندیشه‌ای است

که به هیچ عنوان انحصاری نیست

و به مخاطب خودش اختیار انتخاب می‌دهد

و کشورهای اسلامی-عربی خودمان ارتباطات سیاسی نسبتاً خوبی داشتیم، اما ارتباطات فرهنگی مان بسیار ضعیف بوده است.

در شیوه‌ی خط پاکستانی همان طور که کمابیش دیده‌اید، نازک نوشتن دور از اعتدال رویه‌ی غالبشان بود. علاوه بر آن، از زیانه و اندازه‌ی قلم نیز بزرگ‌تر می‌نوشتند. غیر از آن، ترکیب‌بندی هم به لحاظ شیوه‌ی رسم الخطشان ضعیف بود، چون در پایان هر جمله کلمه‌هایی دارند که در انسجام خطشان ایجاد بریدگی می‌کند.

به ایشان اشاره کردم که این کار باید به تدریج انجام بگیرد. شما همین که پذیرفتی، خود به خود نوشته‌ی شما در دیگر استادان پاکستان تأثیر می‌گذارد و همین طور هم شد. به طوری که از سال ۶۳ (سال مورد بحث) تا امروز کافی است که روزنامه‌های آن زمان پاکستان را که به خط نستعلیق چاپ می‌کنند، با روزنامه‌ی امروزشان مقایسه کنید. روزنامه‌های آن زمان درست مثل این است که گویی یک کشوری در آن طرف کره‌ی زمین اصلاً از منشأ پیدایش خط نستعلیق و استادان بزرگ این مکتب اسمی هم نشنیده باشند.

خود ایشان چندین تابلوی خیلی با ارزش و با عبار با خطوط ثلث، نسخ، نستعلیق و... دارند که انصافاً قوی هم نوشته‌اند و نشان می‌دهد در کارشان یک هنرمند جدی هستند.

مثل این است که یک ایرانی با شیوه‌ی خاص خودش نوشته باشد، یعنی، به هیچ عنوان با خط بچه‌های ایران اشتباه نمی‌شود. ویژگی ساختاری ذهن و دست یک هنرمند پاکستانی در کلمات، عبارات و ترکیبات

شما ایرانی‌ها اگر حتی اسلام را به ما پیشنهاد نمی‌کردید، ما قبول نمی‌کردیم. اینها می‌خواهند در این حد ابراز احترام و قبول خاطر کنند و نسبت به ما و فرهنگ ما ابراز ارادت دارند. این مطلب بسیار عزیزی است که از شکل و فرم زندگی و فرهنگ ما حکایت می‌کند.

باز هم ادبیات و عرفان خودمان را یادآوری کنم، چون عرفان و ادبیات ما نمونه‌ی بارزی است که این نگاه ویژه‌ی ایرانی را کاملاً نشان می‌دهد و دنیا را شیفته‌ی فرهنگ و ادبیات ما می‌کند. نمونه‌اش را در چند سال گذشته در امریکا شاهد بودیم که به طور اتفاقی آن هم نه توسط خود ما، بلکه ظاهراً توسط یک هندی‌الاصل، مولوی در آنجا معرفی می‌شود و به شکل عجیبی جامعه‌ی فرهنگی و هنری و ادبی آنجا را تصرف می‌کند. این خاصیت فرهنگ ماست که انتخاب می‌شود و اگر ما امروزه در دنیا در موضع ضعیفی هستیم، به گمان بنده تقصیر خودمان است. این امر به دلیل همان نوع نگاه و برخورد و اندیشه‌ای است که به هیچ عنوان انحصاری نیست و به مخاطب خودش اختیار انتخاب می‌دهد.

بنده در مدت اقامت در پاکستان با واکنش استاد رشید بت مواجه شدم که شما چرا این گونه می‌نویسید؟ این شیوه‌ی خط نستعلیقی که شما الان دارید، به چشم ما دور از اعتدال است. اما به لحاظ زمینه‌ی قوی‌ای که در وجود خود ایشان بود، در همان دو ساعت، ایشان یک شکاف تاریخی حدود ۱۵۰ ساله تا امروز را که بین ما فاصله افتاده بود، جبران کرد. مثلاً در دوره‌ی قبل ارتباط سیاسی خوبی داشتیم، اما ارتباط فرهنگی مان ضعیف بوده است. در غرب هم این اتفاق افتاده است؛ یعنی، ما در آن زمان با مصر



بنده چندین سال پیش توفیق سفری را به پاکستان داشتم و متوجه شدم که آنها نسبت به فرهنگ و تاریخ ما اشتیاق توأم با شیفتگی دارند. اشاره به این نکته، به دلیل آن است که یادآوری کنم گستره‌ی فرهنگ و هنر ایرانی و تأثیر آن بسیار زیاد بوده است؛ آن هم با توجه به گسستگی‌های تاریخی و سیاسی و حضور مؤثرتر انگلیسی‌ها و اینکه فرهنگ خودشان را تا حد زیادی منتقل کرده‌اند. البته باید اذعان کرد که هند و پاکستان جنبه‌های مثبتی هم از این بابت گرفته‌اند، مثلاً نظم و ترتیب و قاعده و قانون‌مداری را دریافت کردند، ولی در مقابل و به لحاظ ضعفی که در ارتباط از نظر فرهنگی و هنری می‌بایستی برقرار می‌کردیم، در این صد سال اخیر نتوانسته‌ایم نقش تاریخی و مؤثرمان را آن طور که شایسته‌ی ماست، نه به عنوان یک فرهنگ غالب، بلکه به عنوان یک الگو و سرچشمه ایفا کنیم.

بین این دو مطلب تفاوت بسیاری وجود دارد. «سرچشمه» انتخاب و پذیرفته و دریافت می‌شود، ولی جنبه‌های منفی آن تحمیل می‌شود. گاهی موانعی را بر سر راه انتخاب طبیعی ذوق و اندیشه‌ی مردم قرار می‌دهند و آن تحمیل به طور غیرمستقیم صورت می‌گیرد. منظور من این است که مردم پاکستان به طور کلی و اهل فرهنگ آنها نسبت به تاریخ و فرهنگ و سرزمین ما و همه‌ی آن چیزهایی که در اینجا به عنوان یک جور میراث فرهنگی و تاریخی وجود دارد، عشق می‌ورزند. بد نیست این را هم به عنوان یک واقعیت بیان کنم که در صحبتی که با استادان برجسته‌ی دانشگاه‌های کراچی، لاهور و اسلام‌آباد داشتیم، صمیمانه می‌گفتند که

مضرب و پنجه‌ی نوازندگان تار آنها، فوق‌العاده قوی‌تر است. در مورد خودمان فرض کنید مثل پنجه‌ی استاد بزرگ اصفهانی‌مان، استاد [...] شیرینی‌ای دارد که به همین فرهنگ و سرزمین اختصاص دارد. این موضوع در مورد خط و خوشنویسی هم صادق است و مکتب هنری ایران ملاحظت و نرمشی دارد که بیشتر با اخلاق و صفات فرهنگی خاص ما سازگار است. در این میان خط و خوشنویسی در مناطق دیگری از کشورهای اسلامی به مناسبت همان ویژگی‌های فرهنگی و تاریخی از شدت و خشونت‌ی برخوردار است که از نظر استحکام نسبت به کارهای استادان ما امتیاز دارد، اما از نرمش و ملاحظت و شیرینی در آن حدی که استادان ما خالق آن آثار بوده‌اند محروم است. از این بابت، نمونه‌های متعدد کتاب‌ها، قطعات و کتیبه‌های مختلف در آثار باستانی و مساجد، شاهد این ادعاست.

خط، تجلی ذوق و روحیه و حالت نفسانی هر فرد کاتب و یک ملت و حتی یک شیوه‌ی نگارش است. یک خط واحد نستعلیق را هر کدام از اساتید به گونه‌ای می‌نویسند که تأثیر خلق، روحیه و برداشت خود را حتی از متونی که برای نگارش در اختیار دارد، در آن نمایان می‌سازد. بنابراین، باید گفت که اساساً نمی‌توان به یک خط واحد در کتابت کلام الله رسید. اصولاً چرا باید به این قضیه برسیم؟! به قول الکساندر دوبچک چرا نباید اجازه بدهیم که در این زمینه صد گل بشکفتد؟ لطفاً در این خصوص توضیح بفرمایید.

استغناء للانسان لمطعمه اراءه انسان

تخصصی قرار گیرد.

بعد از دوره‌ی میرعماد و در اواخر دوره‌ی قاجار، میرزا غلامرضای اصفهانی به این مقام رسید؛ یعنی شما برای انتخاب برجسته‌ترین فرد در اقلام درشت و جلی باز هم می‌توانید یک شخصیت ممتاز پیدا کنید که البته تنها یکی از ابعاد وجودی و هنری میرزا غلامرضا موردنظر است، نه این که همه‌ی شخصیتش به این کلمه و تعریف محدود باشد. باز هم بنده به خاطر علاقه‌ای که به موسیقی دارم، می‌گویم مثلاً استاد تاج اصفهانی، همایونی خوانده که دیگران نتوانسته‌اند بخوانند، ولی فقط همایون خوانده است. اما اگر بخواهیم فرد برجسته‌ای را در آواز ایرانی انتخاب کنیم، تاج‌زاده است و کاملاً می‌توانیم از او نام ببریم و معرفی کنیم. البته این غیر از دوره معاصر است و ما فعلاً درباره‌ی این دوره بحث نمی‌کنیم. استاد شجریان در کمالی قرار دارد که معدل و ترکیبی از همه آنهاست. البته جای شکر و سپاس است، اما در این دوره هم ما چیزی داریم که گذشتگان نداشته‌اند.

در دوره‌ی ما خوشنویسان این دوره به معدلی دست یافته‌اند که قبل از ما امکان آن وجود نداشته، چون صنعت چاپ نبوده و انتقال آثار طراز اول استادان بزرگ در یک جا و در یک مجموعه و کتابچه غیرممکن بوده است. اما امروز یک جوان با استعداد آثار میرعلی هروی، میرعماد حسنی، میرزا غلامرضا، عماد الکتاب و دیگران را به صورت سرمشق و الگو در

موضوع، تجلی هنر بُعد دیگری هم دارد که از آن انسان با کمال و با فرهنگ و با استعداد در هر زمینه‌ای بروز می‌کند. غیر از سبک و شیوه و ویژگی‌ها که همه در جای خودش محترم و عزیز و با قدر و قیمت است، جنبه‌ی دیگر، کمالی است که در یک هنر یا در یک فضیلت به عنوان قله، مورد اتفاق همه صاحب نظران است. فی‌المثل ادبیات عرفانی مولوی در نقطه‌ای قرار دارد که موقعیتش از همه بالاتر است. اگرچه دیگران هم اعم از سنایی و عطار گرفته تا مولوی در این زمینه صاحب شأن و مرتبه هستند، اما مولوی در نقطه‌ی استکمال و قله‌ی بلندی قرار دارد.

در خط نستعلیق هم میرعماد حسنی در دوره‌ی صفوی صاحب این موقعیت بوده است. اگر بخواهیم قضیه را ریز و وارد تفصیل بیشتری بشویم، در اقلام درشت‌تر که آن زمان اصلاً رسم نبوده، برای این که کار در حد کتابت کتابخانه بیشتر مورد توجه بوده و کتیبه‌ها را هم از زمان تیموری به ثلث می‌نوشتند - ما نمونه‌های کمی داریم. مثلاً در اصفهان چند مسجدی که بعد از شاه عباس ساخته شده به ندرت کتیبه‌های نستعلیق دارند. در دوره‌ی شاه عباس و میرعماد، یکی دو مورد محدود از کتیبه‌ها را شاهد هستیم. بنابراین اقلام درشت روی کاغذ و تابلوهای نمایشگاهی به این صورتی که امروز مرسوم است، وجود نداشته و بیشتر همان کار کتابخانه‌ای و مرقع و در حد جلد و... بوده است. پس اقلام درشت‌تر شأن خاص خودش را دارد و باید به شکل ویژه‌ای مورد ارزیابی

سك دوالا كرم كلهنا ما بوم و لا كنا كن كن وا:

قبول دارم، چون آداب، رفتار و محبتان، مثل هم است. اگر به ارتباطات فرهنگی قوت ببخشیم، نتایج بسیار عمیق تر و موثرتری به دست خواهد آمد.

تفاوتی که بین سبک‌های مختلف نگارش در هر منطقه وجود دارد، ناشی از نوع نگاه یک ملت و قوم و برگرفته از ویژگی‌های بسیار پیچیده‌ای است که در طول قرون و اعصار در ذهن و تاریخ و مناسبات ما شکل گرفته و قوام یافته است و اگر این به اعتدال باشد، هم‌ه‌اش زیبا و مکمل یکدیگر است. این که راجع به قرآن و رسم‌الخط واحد آن گفتند، از جهت قرائت واحد و برداشت معنی واحد، زمانی ارزش دارد که سوء تعبیری پیش نیاید، ولی این که ایران به شیوه‌ی خودش، ترکیه به شیوه‌ی خودش، عراق و لبنان و سعودی و پاکستان و... به شیوه‌ی خودشان بنویسند عیبی ندارد. در هر حال باید این شیوه پخته، استادانه و هنرمندانه باشد. حتی من قرآنی را از یک استاد الجزایری دیدم که بسیار زیبا بود، ولی شما به محض این که نگاه می‌کردید، تشخیص می‌دادید که این شیوه‌ی مغربی نسخ است.

به نظر شما برجسته‌ترین هنرمند خطاط کیست؟

تنوع و خلاقیت و شیوه‌ی فردی امری طبیعی است و ما در همه‌ی پدیده‌های طبیعت این تنوع و عدم یکسانی را می‌بینیم. صرف نظر از این

آن معلوم است و مشاهده می‌شود اما این خط به اعتدال رسیده و به آن قالب، به دور از یک الگوی منتخب قبلی دوره‌ی صفوی که به کمال رسیده بود، نزدیک شده است.

استاد شما چندین سفر هم به ترکیه داشته‌اید، نوع نگاه آنها به فرهنگ ما چگونه است؟

سال اولی که بنده به ترکیه رفتم، اساتیدی از کشورهای مراکش، مصر، لبنان، سوریه، سعودی، عراق و خود ترکیه، با نگاهی حاکی از سوءظن شدید به من نگاه می‌کردند. شاید چون بنده نسبت به آنها جوان‌تر بودم. ابتدا خیلی - به قول خودمان - یک‌دستی گرفتند و بعد در روزهای دوم و سوم خواستند که من هم نمونه‌هایی از کارهای خط نستعلیق را که خط ملی ماست، ارائه بدهم. اگر تصویر آن جلسه را می‌گرفتند، فکر نمی‌کنم که برای خود ما باور کردنی باشد. ابراز احساسات حضراتی که روزهای اول نسبت به بنده به آن حالت ابراز می‌داشتند و ناشی از آن تبلیغات مسموم بود، عجیب به نظر می‌رسید. من این تبلیغات را فقط سیاسی نمی‌بینم، چرا که به نوعی ریشه‌های عمیقی در جاهای مختلف دارد. اینها در روابط کشورهای اسلامی و کشورهای هم‌جوار، گره‌کوری را ایجاد کرده است. من همه‌ی کشورهایی را که هم فرهنگ هستند، به نام کشور اسلامی

Pre-Modern Islamic Palaces

Gulra Necipoglu

Pre-Modern Islamic Palaces

(Arts orientals, Vol, 23)

Gulra Necipoglu, 1993

کاخ‌های اسلامی

کتاب، متشکل از مقالاتی است که به هنر و معماری اسلامی می‌پردازد. مولف در مقدمه کتاب ابتدا به عوامل تأثیرگذار بر معماری کاخ‌های اسلامی پیش از دوره‌ی معاصر اشاره می‌کند.

وی کتاب را در چهار بخش و تحت عناوین کاخ‌های خاور نزدیک باستان، کاخ‌های خلفای اسلامی، کاخ‌های پس از دوره سلجوقیان، کاخ‌های مغولان و جانشینان آنان در بخش اول خاور نزدیک باستان و منطقه مدیترانه در پایان دوره باستان، مقاله‌هایی از آیدین وینتر درباره‌ی ساختار کاخ در خاور نزدیک باستان، کاخ‌های ساسانی و تأثیر آن در اوایل دوره اسلامی اثر لایونل بایر و کاخ‌های اواخر دوران باستان از اسلوبورین جرجیچ آمده است. در بخش دوم و در اشاره به کاخ‌های خلفای اسلامی قرون هفتم تا دهم خواننده این مطالب را می‌خواند:

کاخ‌های امویان از الگا گرابر، تخت سلیمان / حمام سلیمان نمونه یا خیال از پرسیلا سوچک، معماری اوایل دوره اسلامی از جاناتان بلوم، بررسی کاخ خلیفه در سامره از آلاسترنج، شعر عربی و معماری در اندلس از راگلز.

در بخش سوم کاخ‌های حکومت‌های پس از سلجوقیان در قرون یازدهم تا چهاردهم مورد بررسی قرار می‌گیرد. مقالات این بخش عبارتند از:

کاخ و شهر در حلب در دوره ایوبیان از یاسر تبا، تختگاه ممالیک از ناصر ربات، کاخ‌های سلجوقیان روم در قرن سیزدهم از اسکات ردفورد.

در بخش چهارم نیز به کاخ‌های مغولان و جانشینان آنان در قرون سیزده تا هجده پرداخته می‌شود.

یک کاخ ایلخانی از شیلا بلر، چادر تا کوشک از برنارد اکین، کاخ‌های صفوی و لفرام کلایس، کاخ‌های عثمانی صفوی و مغولی هند از گلرونجیب اوغلو.

اختیار دارد. بنابراین، به طور طبیعی آن طور که خاصیت انسان است، ذهن او از هر کدام اینها یک نقطه‌ی قوت و اوجی دریافت و اگر قابل باشد، اینها را به صورت معدلی در هنر خودش عرضه می‌کند. این کار در دوره‌ی اتفاق افتاده است که از حیث معدل و بهره‌مندی از همه‌ی مکاتب و شیوه‌ها، هنرمند خوشنویس توانسته است تلفیق مطلوب و معتدلی به وجود بیاورد و کار او را با دوره‌ی قبلی متفاوت کند. شما وقتی خط یکی از استادان طراز اول مثلاً علی شیرازی را می‌بینید، نیازی نیست که امضایش را هم ببینید و تطبیق تاریخی کنید، بلکه فوراً می‌گویید که این خط مربوط به این دوره است. این همان معدلی است که جمع شده و گرد آمده است.

در طی ۱۴۰۰ سالی که از شکل‌گیری فرهنگ و تمدن اسلامی می‌گذرد، همه‌ی ملت‌های اسلامی در تحول فرهنگ و تاریخ اسلامی به ویژه در بخش خط نقش داشته و به شکل‌های مختلف تلاش کرده‌اند تا فرهنگ و تمدن اسلامی را به اینجا برسانند. موضوع درباره‌ی تعصب‌های قومی و نژادی است. فرض کنید بنده چون ایرانی هستم می‌گویم اگر آن مجموعه‌ای را که ایرانی‌ها در خدمت کتابت و استفسار کلام الله مجید و خوشنویسی انجام داده‌اند را از خود فرهنگ اسلامی بگیریم، شاید برای بقیه‌ی ممالک اسلامی چیزی باقی نماند. شاید همین نظر و عقیده را یک هندی یا پاکستانی هم صرفنظر از عصبیت‌های قومی و نژادی داشته باشد. آیا می‌شود این شایستگی‌ها و ویژگی‌ها را در شکل‌گیری تمدن اسلامی مشخص کرد؟

در همه‌ی زمینه‌ها می‌شود این کار را انجام داد. درباره‌ی خط، تاریخ آن طور که مستند است و به ما رسیده، سهم ایرانی‌ها را خیلی بیشتر می‌داند و شاید اندکی به عنوان سهم دیگر ملل بتوانیم مشخص کنیم. دیگر ملل ادامه‌دهنده بوده‌اند. مثلاً به خاطر مشکل و فرم زبان فارسی، اقتضا می‌کرده که خط نستعلیق در به کارگیری این زبان و ادبیات بیشتر کاربری داشته و مفید باشد. از زمان صفوی به بعد توجه ما به خط نستعلیق بیشتر بوده است. به همین دلیل اعراب و ترک‌ها با خط ثلث و نسخ - به خاطر اینکه با زبان و فرهنگ‌شان سازگارتر بوده - کار کرده‌اند و کارشان قوام و استحکام پیدا کرده است. بنابراین، خط نسخ و ثلث آنها امروز قوی‌تر از ماست. این مطلب روشن است و در این مورد هم باید با یک کارشناسی کاملاً توأم با بی‌طرفی بررسی صورت گرفته و کتاب‌های مرجعی به وجود بیاید که مثلاً بنده و شما که چنین سؤالی را داریم، از آن کتاب مرجع و از قول کسانی که صاحب نظر هستند و با استنادات محکمی که آنجا مشاهده می‌شود، بتوانیم به پاسخ سؤال خودمان برسیم.

در مورد کتاب و کتاب آرایی هم این حرف را می‌زنند. این را فقط ما نمی‌گوییم بلکه غربی‌ها هم می‌گویند. مثلاً من دو سه هفته پیش یک مصاحبه‌ای را از رییس کتابخانه ملی پاریس دیدم. ایشان اظهار می‌کرد که ۴۷ هزار کتاب خطی نفیس طراز اول ایران در کتابخانه‌ی ما موجود است و هیچ محقق و کارشناس هنری وجود ندارد که برای نوشتن نظر و مقاله‌ای از کتابخانه‌ی ما بی‌نیاز باشد. مرجع اینها در حقیقت ایران است و اگر ما بخواهیم از این‌گونه مطالب برای رسیدن به یک جواب همه جانبه و سنجیده استفاده کنیم، بهتر می‌توانیم نتیجه بگیریم تا شبهه‌ی آلودگی به تعصب پیش نیاید.